



## آرمان شهر سپهری

■ فرشید فرجی

اشاره:

از میان هنرمندانی که سعی در ارائه نوعی جهان بینی خاص و مشرب فکری دارند «سهراب سپهری» چهره برجسته‌ای است که از ابعاد گوناگون فلسفی - عرفانی قابل بحث و بررسی است.

در شعر معاصر فارسی شاید سهراب سپهری تنها شاعری باشد که اندیشه‌ای به سامان و مدون را در دوران کمال شعری خود بیان می‌کند - این برداشت را نباید یک داور ارزشی پنداشت، چه ارزش را نقد ادبی و کارکرد اجتماعی را جامعه‌شناسی هنر با معیارهای دیگری تعیین خواهد کرد - شعر سپهری از آن رو ارزش والایی می‌یابد که هم شعر است و هم در تمامی ابعاد آن، از گزینش واژه‌ها گرفته تا تصویرسازی، در شکل ذهنی و در ترکیب بندی درونی بیانگر اندیشه‌ای به سامان است.

شاید یکی از دلایل زبان ساده، بی‌آلایش و زیبای سپهری نیز در آن باشد که شعر سپهری شعر معناست. شعر «پشت دریاها» از منظومه «حجم سبز» دارای چنین ویژگی‌های زبانی و ادبی است، در این شعر از نشانه‌های زبانی به شکل ساده استفاده شده و رمزها و استعاره به سادگی دلالت بر مفاهیم آشنای ذهن دارد.

«قایق» - «آب» - «تور» - «مروارید» - «شب» و «پنجره» از واژه‌های کلیدی این شعر به حساب می‌آیند.

عناصری برخاسته از طبیعت که در مجموعه‌ای از نظام همگن و منسجم گرد آمده‌اند، مطمئناً زبان و پی‌ریزی ساختار منسجم کلام در شعر سهراب از یک سو و همسان‌سازی آن با عناصر زندگی، آن هم نشانه‌ها و مفاهیم ساده آن از سویی دیگر از ویژگی‌های برجسته در کلام اوست و در واقع راز ماندگاری شعر در همین هم‌گرایی است و در واقع سهراب در شعر و کلام خود حضور دارد، نفس می‌کشد و به راستی در رگ حرف خود خیمه زده است.

در تمام شعر سپهری این ویژگیها را می‌توان دید. در شعر «پشت دریاها» نیز به مانند تمام شعرهایش با ابداع زبانی شاعرانه و توسل به طبیعت و اجزای آن به مثابه اسطوره کل، توانسته است چشم‌اندازی بگشاید که تماشایی است.

«قایقی خواهم ساخت / خواهم انداخت به آب.

دور خواهم شد از این خاک غریب

که در آن هیچ کسی نیست که در بیشه عشق

قهرمانان را بیدار کند.»

شاعر در بند اول، علت سفر خود را بیان کرده و به نوعی بیانگر حالات عرفانی و خلوت‌های شاعرانه خاصاً سپهری است. شاعری که هرگز صبحی بی‌خورشید را تجربه نکرده و روزگاری در این اندیشه بوده که با هجوم گلها چه کنیم؟ اکنون در بیشه عشق کسی به فکر بیداری قهرمانان نیست و خاک این دیار غریب و ناآشناست. به راستی راز ناآشنایی این دیار در چیست؟ این تفکر و پاسخ به چراهای زیاد دیگر در منظومه فکری سپهری مطرح شده و اکنون شاعر به عناصری اشاره دارد که بار معنایی منفی دارد و با این تصویرسازی می‌توان به راز غربت شاعر پی برد.

«قایق از تور تهی

و دل از آرزوی مروارید

همچنان خواهم راند.»

در این بند واقعیت اوضاع اجتماعی شاعر - با توجه به فضای اصلی شعر - بیان می‌شود، واقعیتی برخاسته از درون شاعر و با فردای کاملاً منحصربه‌فرد. بنابراین دور از انتظار نخواهد بود اگر بگوید:

«نه به آبیها دل خواهم بست

نه به دریا - پریانی که سر از آب به درمی‌آرند

و در آن تابش تنهایی ماهی‌گیران

می‌فشانند فسون از سر گیسوهاشان»

در این بخش، کلام کاملاً تصویری می‌شود. زبان سپهری اساساً زبانی است که زاده تصویر است نه زاده نفس زبان. تداوم تصاویر یکی از مشخصه‌های بارز شعر اوست. در شعر سپهری آن‌قدر تصویر پشت تصویر وجود دارد که گاهی به مخاطب فرصت نفس کشیدن هم نمی‌دهد.

باز هم تأکید می‌کند:

«همچنان خواهم راند  
همچنان خواهم خواند  
دور باید شد، دور  
مرد این شهر اساطیر نداشت.  
زن این شهر به سرشاری یک خوشه انگور نبود.»

از این قسمت به بعد، شاعر همچنان به بیان تصویری می‌پردازد که فلسفه سفر او را به وجود آورده است در این شهر که «اساطیر» و «قهرمانان» هستی ندارند و زن که نماد سرخوشی است به سرشاری انگور نیست. همچنان که:

«هیچ آئینه تالاری، سرخوشیها را تکرار نکرد.  
چاله آبی حنّی، مشعلی را نمود.»

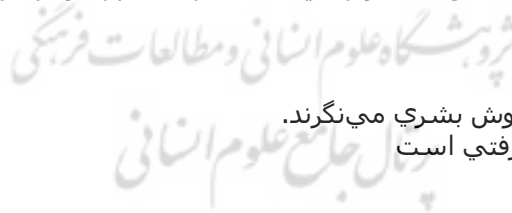
شاعر بدون اندکی تردید، عزم خود را جزم کرده است:

«دور باید شد، دور.  
شب سرودش را خواند  
نوبت پنجره‌هاست»

عنصر «شب» را در مجموعه «خاک غریب» و شهر «بی‌اساطیر» می‌توان جای داد و پنجره دریچه‌ای است که شاعر از آن به سوی آرمان‌شهر خویش می‌نگرد، آرمان‌شهری که هر چند ناکجاآباد سپهری است اما باید به سوی آن برود. آرمان‌شهر سهراب سپهری که حتماً دنباله «شهر» را یدک نمی‌کشد و چیزی جز بازگشت به بدویت نیالوده نیست همچون هر آرمان‌شهر دیگری «سراب» است با این تفاوت که شاعر خلاق می‌تواند بر مبنای آن شعر و اندیشه خود را فارغ از ملاحظات دست و پاگیر سنت و عادت بیافریند. برای همین در بند بعدی دوباره تکرار می‌کند:

«همچنان خواهم خواند  
همچنان خواهم راند.»

تا اینجا اندیشه سفر و فلسفه گریز شاعر (از خود یا اجتماع خود و یا هر چیز دیگر) در کلام خلق شده است، اندیشه‌ای که سهراب دیری بدان پرداخته است و بسا که برای رسیدن بدان از دهلیزهای تنگ و باریک طبیعت و عشق گذر کرده است و اکنون آنچه را که از سرود پنجره‌ها باز یافته، چنین به تصویر می‌کشاند. آرمان‌شهر خود را در افقی بازتر می‌نماید.



«پشت دریاها شهری است  
که در آن پنجره‌ها رو به تجلّی باز است  
بامها جای کبوترهایی است که به فواره هوش بشری می‌نگرند.  
دست هر کودک ده ساله شهر، شاخه معرفتی است  
مردم شهر به یک چینه چنان می‌نگرند  
که به یک شعله، به یک خواب لطیف.»

در این بند، آرزوهای شاعر نمود یافته و در قالب تصویر درآمده است. عناصر مثبتی همچون «شاخه معرفت» و «فواره هوش بشری» در بخش تجلی و پنجره می‌گنجد و نظام همگن آرمان‌شهر را تشکیل می‌دهد. برخورد عاشقانه و عرفانی سهراب با اشیای پیرامون و محیط زندگی‌اش ما را ناگزیر می‌کند تا پیوندی میان اصالت کلام او و اجزای طبیعت بیابیم ضمن اینکه در اصل، فکر و خط اندیشگی وی «سفر» از شهر و دیاری است که مطلوبش نمی‌یابد و قبلاً نیز در شعر، آرزوی آن را در سر پرورانده است. شعر «ندای آغاز» از این دید موازی و همسان با شعر «پشت دریاها» است.

کفشهایم کو  
چه کسی بود صدا زد؛ سهراب؟

در ابتدای این شعر گویی به شاعر الهام می‌شود که «بوی هجرت می‌آید» این هجرت به خاطر این است که شاعر حرفی از جنس زمان نشنیده و گرنه به این صراحت نمی‌گفت:

«باید امشب بروم»

او در «ندای آغاز» هم نشانه‌هایی از آرمان‌شهر خود می‌دهد، سمتی که «درختان حماسی پیداست و رو به آن وسعت بی‌واژه که همواره مرا می‌خواند.»

کلام سپهری به کمال رسیده و در بیان شاعرانه و زیبایی نظام همگن اندیشه‌هایش «جهان‌بینی» عمیقی مشاهده می‌شود، این نظم و چارچوب فکری، ناشی از آن است که سهراب سپهری به واقع شاعری است برخوردار از یک نظام عمومی اندیشه و به معنای فلسفی آن متفکری است صاحب یک دستگاه فکری جامع و مکتب منسجم و همگن - چنان که پیش از این اشاره شد و نمونه‌هایش را در دو شعر همسان ملاحظه کردیم. او می‌داند که چه می‌خواهد بگوید و فی‌الواقع سیر و سلوک معنوی او از آغاز هشت کتاب تا پایان در راستای تبیین نظام خاص اندیشه اوست. در بند دیگر می‌گوید:

خاک، موسیقی احساس تو را می‌شنود  
و صدای پر مرغان اساطیر می‌آید در باد.

«خاک غریب» از عنصری منفی به مثبت و از شهری که مرد آن اساطیر نداشت، اکنون به شهری که هوای آن صدای پر زدن مرغان اساطیر در باد، شنیده می‌شود، حرکت می‌کند. این سیر و حرکت اگرچه در طول و خط یک مسیر در جریان است، با این وجود شعر از نظر ساختار، شکلی دایره‌وار دارد یعنی سطر پایانی شعر همان سطر آغازین است جز اینکه با تأکید بیشتر «خواهم» به «باید» تغییر می‌کند.

«پشت دریاها شهری است / که در آن وسعت خورشید به اندازه چشمان سحرخیزان است. شاعران وارث آب و خرد و روشنی‌اند.»

سپهری در این تصویر پایانی با برتری برخی از سبیه‌های تشبیه خود «چشمان سحرخیزان» را برتر از وسعت خورشید (روشنی) می‌داند، آنان که به رستگاری رسیده‌اند و از سفر خویش توشه برگرفته‌اند. «شاعران وارث آب و خرد و روشنی‌اند» در این سطر از تمام تصاویر و عناصر طبیعت که در شعر «پشت دریاها» حضور جدی داشتند پرده‌گشایی می‌شود و آرمان شاعر در یک جست‌وجو به انجام می‌رسد.

(1 آب = قایق 2) روشنی = خورشید 3) اسطوره = فواره هوش بشری  
هر یک از سازه‌های مجموعه همگن و نظام فکری در این شعر است، اگر کلمات و تصاویر به صورتی دایره‌وار به هم می‌پیوندند اما از نظر سیر فکری جریان همچنان ادامه دارد و تکرار می‌شود.

پشت دریاها شهری است!  
قایقی باید ساخت.

«پشت دریاها» نقطه عطف اندیشه سپهری است. اوجی است که تمام فراز و فرود جریان فکری شاعر در آن موج می‌زند، به راحتی می‌توان نمودار فشرده سیر و سلوک معنوی شاعر را در این شعر از مجموعه «حجم سبز» به تماشا نشست. شاخصه مهم شعر، سفر و سلوکی است که در آب، آغاز می‌شود و باید در آب پایان گیرد، در یک کلام آرمان‌شهر شاعر و دل‌زدگی‌های او از عاداتی روزمره و فرار از آنها به روشنی تنها در این شعر دیدنی است.

قایق

پشت دریاها

آب و خرد و روشنی

منابع:

- 1) حقوقی، محمد ( مجله سهراب شماره 4 - آبان و آذر 1382 )
- 2) سرکوهی، فرج، نقشی از روزگار، نشر شیوا، 1369
- 3) سمیعی، عنایت (مجله سهراب شماره 4 - آبان و آذر 1382)

پژوهش‌های انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی